

گفت و گوی «جوان» با مادر ۴ شهید و همسر شهید سید حمزه سجادیان

پشت‌ارزانیات مادر

صغری خیل فرهنگ

در کوهستان‌های اطراف رود دهن دهکده‌های است به نام «جورد». جورد از توابع رود دهن است و رود دهن در اطراف تهران، روستای نمونه‌ای که شهید آوینی آن را «روستای نزدیک به آسمان» می‌نامد. می‌گویند روستای جورد غریب و دور افتاده است و جاده‌اش با اولین برف‌های زمستان مسدود می‌شود. اما اصلش این است که غریب آن کسی است که از وطن ایمانی‌اش دور شده باشد. شهیدان داود، کاظم، کریم، قاسم و ابوالشهادا سید حمزه نشان داده‌اند که دهکده جورد از خیلی جاهای دیگری به آسمان نزدیک‌تر است و همین کافی است. شهید آوینی در هنگام حیات شهید سید حمزه پدر شهیدان سجادیان مستندی با عنوان زرزق جلال از زندگی او و خانواده‌اش ساخته بود. ما هم به نیت زیارت ام‌الشهدا حلیمه مادر شهید مقاومت است که پیش رو دار یابد. حلیمه خانیان متولد ۱۳۰۵ است. شیرزن جوردی که وقتی نگاهش با نگاهش تلاقی می‌یابد، شرم می‌کشد که نکند خون شهدایش را قدر نشناخته باشی. مهربانی و صمیمیتش اما اجازه می‌دهد که کنارش بنشینیم و از درانه‌های شهیدش برایت روایت کند، حلیمه‌ا از اولین شهید خانواده‌اش بر امان می‌گوید:



حیدر ضابط‌محمد جوان



ستاره پنجم، زرزق جلال

سید حمزه سجادیان

همسر در سال ۱۳۰۰ در روستای جورد از توابع دماوند در خانواده‌ای متدین به دنیا آمد و دوران کودکی خودش را در کنار پدر و مادر مؤمنش سپری کرده بود. همسر مرد مؤمن و باخالی بود. نماز شب می‌خواند و در پشت بام منزل اذان می‌گفت. برای همین به سید حمزه اذان گو معروف بود.

سید حمزه از آن دست پدرها بود که همیشه بچه‌هایش را به تقوا و قرآن خواندن سفارش می‌کرد و بچه‌هایش را دور خود جمع می‌کرد و خودش قرآن را به آنها آموزش می‌داد. یکی دیگر از خصوصیات بارز سید حمزه این بود که نماز جمعه و راهپیمایی ایشان حتی شده با پای پیاده انجام می‌شد. همیشه خودش را مقید می‌دانستند که در تمام راهپیمایی‌ها حضور داشته باشد.

پسرها وقتی پا به سن بلوغ می‌گذاشتند نظر به اینکه روستا محصور بین کوه‌ها بود جهت تأمین معیشت به تهران هجرت می‌کردند. همسر در برخورد با پدر و مادر شهیدان دیگر هم به آنها روحیه می‌داد و می‌گفت: افتخار کنید که شهادت نصیب فرزندتان شده است. اگر ما ناراحتی می‌کردیم به ما دلاری می‌داد و سر مشق ما بود. واقعاً اسوه صبر بود. وقتی خبر شهادت هر یک از فرزندانمان را می‌شنیدیم سده شکر به جا می‌آورد. شهید سید حمزه سه بار از طریق بسیج سپاه دماوند به جبهه اعزام شد. بار اول ۱۵ دی ماه ۶۱ بود که بیش از سه ماه در منطقه کردستان با ضد انقلاب مبارزه کرد. بار دوم ۲۵ بهمن ماه ۶۲ به ندای هل من ناصرنی امامش لبیک گفت و با راهبان طرح لیبیک به جنوب اعزام شد و بار سوم ۱۰ دی ماه ۶۵ شاهد و ناظر همه عملیات‌های حال و آینده شد و شلمچه را کربلا و سکوی عروج خود کرد و در سه راهی شهادت به آرزوی دیرینه‌اش رسید و خود را به فرزندان شهیدش رساند.

فرمانده ایشان دوست نداشت که همسر در خط مقدم باشد به خاطر اینکه ایشان چهار فرزندش شهید شده بود. می‌خواست در پشت جبهه در تدارکات و... کار کند اما ایشان اصرار کرده بود که در خط مقدم باشد. با وجودی که بیش از ۶۵ سال از عمر همسر می‌گذشت در جبهه در همه کار پیشقدم بود. در برنامه‌های صبحگاهی پا به پای جوان‌ها می‌دوید و با ذکر حسین حسین حسین جان رفیع حسنی می‌کرد. مزار همسر شهید در بهشت زهرا و قطعه ۲۶ است. یکی از همزمانش می‌گفت: انگشت حاج حمزه شکسته بود. اما ایشان با آن همه دردی که داشت به کسی چیزی نمی‌گفت. چرا که احتمال آن داد فرمانده بفهمد و ایشان را به عقب برگرداند. آخرین باری که سید حمزه به جبهه می‌رفت به او گفتم چرا شما به جبهه می‌روی و من را تنها می‌گذاری؟ مگر داغ کریم و کاظم و قاسم و داود کم است. دیگر پس است آنها رفتند شما نروید و مرا تنها نگذارید. سید حمزه گفت: آنها برای خودشان رفتند و من هم برای خودم می‌روم آنها برای تو داغ درست نکرده‌اند بلکه باعث عزت و سربلندی تو شده‌اند من هم گفتم حالا که هر کس برای خودش به جبهه می‌رود پس من هم به جبهه می‌روم و او گفت: تو برو هر جا که می‌خواهی بروی آزاد هستی. وقتی هم که می‌خواست اعزام شود گفت: شما هم بیا ما با ما برویم و من هم رفتم اهواز، رفتم تبارای رزمندگان و شهدا خدمتی انجام بدهم.

در پشت جبهه هر کاری از دستم بر می‌آمد انجام می‌دادم. در همین اثنا با شنیدن خبر شهادت همسر باز گشتم. اگر کسی به سید حمزه می‌گفت که شما چهار شهید داده‌اید و دین خودتان را به اسلام و انقلاب داده‌اید، خیلی ناراحت می‌شد و می‌گفت: «انها رفتند برای خودشان رفتند و من هم باید به وظیفه خود عمل کنم.» همیشه به دامادهای خود هم می‌گفت جبهه را خالی نگذارند.



سید ابوالقاسم سجادیان

سید ابوالقاسم متولد ۱۳۲۹ بود. او بسیار اهل خواندن قرآن بود. پسرم در عملیات‌های مختلفی نظیر والفجر یک حضور داشت و فکه، جزیره مجنون و ابو غریب شاهد حماسه‌سرای‌هایش بود. سید ابوالقاسم به خواندن زیارت عاشورا علاقه خاصی داشت.

ابتدا خیلی تلاش کردیم که قاسم به جبهه نرود ولی ایشان می‌گفت: من باید اسلحه‌برداران شهیدم را به دست بگیرم و راه خود را بروم. در یک پاتک بسیار سنگین عراق، در تنگه ابو غریب، سید ابوالقاسم که آربی جی زن بود پس از منهدم کردن چند تانک دشمن توسط یک هلی‌کوپتر مورد هدف قرار گرفت و به شهادت رسید.

شهید سید ابوالقاسم در وصیتی عنوان کرده بود: «گوش به فرمان رهبر عزیزمان باشید تا کفر از این دنیا برکنده شود.» ابوالقاسم نیروی دلآور گردان بلال حبشی و در لشکر محمد رسول‌الله (ص) بود. در نهایت هم در فروردین سال ۱۳۶۲ طی عملیات والفجر یک در ابو غریب به شهادت رسید و پیکرش سال ۱۳۷۳ به خانه برگشت.

بهشت از زانی ام‌البینین‌های سرزمین بادا سادری که خودش هم اهل تکلیف است و می‌داند که راه حق همواره از کربلا می‌گذرد، بعد از شهادت چهار فرزندش و راهی کردن همسرش سید حمزه، خودش را به اهواز می‌رساند اما با شنیدن خبر شهادت همسرش بازی می‌گردد تا زینب‌وار پیکر شهید کربلای پنجش را هم تشییع کند.



سید کریم سجادیان

متولد دوم فروردین ۱۳۴۵ بود. دوران کودکی او همچون همسر و سالانش سپری شد. زمانی که سید کریم به مدرسه می‌رفت در کلاس درس معلم شاهنشاهی‌اش برای شاه دعا کرده بود. سید کریم که طاققت این حرکت معلم را نداشت، بلند شده بود و با عصیانیت عکس شاه را پساره ز زیر پایش له کرده بود. همین کار باعث اخراجش شده بود. پدرش او را نزد معلمی دیگر فرستاد تا در درس را به اتمام برساند اما او همچنان دوستان و اطرافیان را نسبت به ظلم شاه آگاه می‌کرد. وقتی کریم به ۱۷ سالگی رسید، جوانی با وقار و متین و مهربان و با معرفت بود. انسانیتش بسیار زیانزد بستگان بود. سید کریم در بسیج دماوند فعالیت داشت. بچه‌های بسیج وقتی که سید کریم می‌خواست برود جبهه، از او می‌خواستند و اصرار می‌کردند که بماند و نرود، چون به او نیاز دارند. اما او اهل ماندن نبود. بعد از شهادت سید کاظم و سید داود بود که خبر شهادت سید کریم را دی ماه همان سال ۶۱ برایمان آوردند. خبر شهادت را آوردند اما پیکر پسر را نیاوردند. سال‌ها بعد آنچه از پیکر شهیدمانده بود، به دستمان رسید؛ تکه‌ای استخوان و...

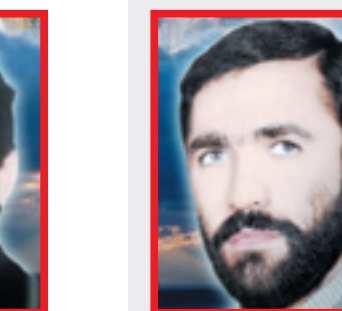
بعد از شهادتش تعدادی از همزمانش به دیدار ما آمدند و یا تانسف و آندوه می‌گفتند که در روند اجرایی عملیات‌های چریکی، سخت‌ترین و صعب‌العبورترین مسیره‌ها را که به ندرت کسی می‌توانست از آنجا عبور کند با موفقیت گذرانده است. در نهایت سومین شهید خانواده شد. پسرم در روند اجرای عملیات والفجر مقداتی در فکه در دی ماه ۱۳۶۱ مفقودلاثر شد و در نهایت در سال ۱۳۷۲ از پیکرش باقی مانده بود، به دست ما رسید.



سید کاظم سجادیان

در ادامه هم‌کلامی‌مان سراغ شهید دوم خانواده را می‌گیریم؛ شهیدی که باسید داود در یک روز به شهادت می‌رسد. این دو برادر، شهید آزادی خرمشهر می‌شوند. مادرانه‌های حلیمه بانو اینگونه ادامه می‌یابد: پسرم سید کاظم ۷ فروردین ماه ۱۳۴۳ به دنیا آمد. وقتی بر ایام‌نامه می‌فرستادمی نوشت «مادر شهید». باینکه هنوز هیچ کلام از پسر آن زمان شهید نشده بودند و خودش اولین شهید خانواده‌مان بود. به من سفارش کرده بود که عکس و نام من را روی سنگ قیرم نگذارید بزمی خواهم مانند شهیدان گمانم باشم. هر زمان به او می‌گفتم ازدواج کن می‌گفت: تا زمانی که جبهه و جنگ است من ازدواج نمی‌کنم، من با سنگرو و ۱۳م ازدواج کرده‌ام.

وقتی می‌خواستیم سید کاظم را دفن کنیم، همسر سید حمزه مشهود بود و بعد از هفتم سید کاظم از مشهد باز گشت. ایشان سر کوچک که اعلامیه سید کاظم را می‌بیند، می‌گوید: این فرزندم هم به آرزویش رسید. ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۱ بود. سید کاظم معرکه جنگ بود. سید کاظم مرتبه اول که می‌خواست به جبهه برود، ما هیچ اطلاع‌ای در رفتن نداشتیم. بعد که برای بدرقه‌اش به تهران آمدم، من را دیدم تعجب کرد و گفت من خودم می‌خواستم به دیدن شما بیایم و از شما پدر خداحافظی کنم. وقتی با همه خداحافظی کرد و می‌خواست راهی شود، من پشت سر او رفتم تا پسر ما بدرقه کنیم. کاظم گفت مادر شهید پس است تا اینجا که آمدی لطف کردی. چهار ماه از ایشان می‌خبر بودیم. وقتی بعد از چهار ماه آمد خیلی لاغر شده بود. مشخص بود که در جبهه زیاد سختی کشیده است. در نهایت هم در روند آزدسازی خرمشهر، عملیات الی بیت المقدس همراه با برادرش سید داود با اصابت ترکش از پشت سرش به شهادت رسید. پیکرش در بهشت زهرا تهران در قطعه ۲۶ مدفون است.



ستاره اول: شهید آزادی خرمشهر

سید داود سجادیان

داود متولد ۳ فروردین ماه ۱۳۴۰ بود. پدرش از همان ابتدا او را برای آموزش قرآن کریم به مکتب قرآن فرستاد. داود از آن دست بچه‌هایی بود که از سن کودکی شروع به خواندن نماز و روزه کرد. بسیار به نماز تأکید داشت. از برترین ویژگی‌های اخلاقی پسر رعایت ادب و احترامی بود که به بزرگ‌ترها به ویژه به من و پدرش می‌گذاشت. پسرم نوجوان بود که برای پیدا کردن کار و کسب درآمد راهی تهران شد و در تهران به رغم فساد دوران طاغوت و شاه خائن، به خاطر عشق و علاقه‌ای که به اسلام و اهل بیت داشت در جلسات مذهبی و سخنرانی‌ها حضور داشت. هم‌زمان با شکل‌گیری انقلاب داود چون دیگر فعالان انقلابی در صفوف فعالان انقلابی شرکت می‌کرد.

جدول

۴	۳	۲			
			۴	۱	
		۳		۱	
		۳			
		۶	۲		
				۷	
				۶	
		۹	۱	۴	
					۳

جدول سودوگو

ارقام ۹ تا ۱ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌سه فقط یک‌بار به کار روند.

طراح: علیرضا سجادی فر | شماره ۴۷۲۳

از راست به چپ

- ۱- اولین طبقه بهشت- میابغ مالی و هزینه‌های پیش‌بینی شده برای یک دوره زمانی معین
- ۲- مفتاح- حلزون گیلاهی‌ها- ادویه تند- ۳- راه میان‌بر- پهلوان- هیجان واضطراب- سازمان آزادیبخش فلسطین
- ۴- پرچم اسلام- ناشنوا- نیازمندی‌های جنگ -۵- شکستگی‌های طبقات رسوبی زمین- خانه‌های ریز عکس- سرسرا- بوی رطوبت -۶- صد متر مربع- دادرسی- حرف خوردنی -۷- گریبه زیبا- نوبت بازی شطرنج- صفحات اصلی روزنامه‌ها -۸- صورت- شتر قوی-هیکل- خلاصه خبر- قلم انگلیسی زبان -۹- قومی که سلسله‌اشکاتی را تشکیل داد- اساس معاملات در بازار بورس- پسر مازنی -۱۰- اسب غیر اصلی- معلم ثانی- تلخ
- ۱۱- حرف خطاب- قطع سینمایی- کرم کدو- امیدواری -۱۲- در جنگ می‌گیرند- غذای نذری- واحد وزنی
- ۱۳- حیوان مسابقه‌ای- دارای حرکت و جنبش- مادر لر- فرمانده بدن -۱۴- داستان بلند- گندم سوده-شده- ایالتی در امریکا -۱۵- اولین فرزند زاده با ایران امضا کرد- محدث و فقیه شیعی قرن چهارم و ملقب به شیخ صدوق

از بالا به پایین

- ۱- پست تصویری- پارچه‌نویشته‌های تبلیغاتی -۲- شریک زندگی- آبدهنده؛ در اصطلاح صوفیه مرشد و پیر کامل است- آسمان -۳- سخن پوست کنده- خاندان- با تجربه و کارآزموده- گرد و خاک
- ۴- جست و خیز چهار پاپان- صابون خیاطی- شهر جشنوارهای فرانسه- پوزه -۵- از هر دو سو از سوره‌های قرآن است- دگرگونی- متداول و مرسوم -۶- آب بند- توسط سوزنا، سردار دلیر اشک سیزدهم کشته شد- التماس
- ۷- مرکز مرکزی- غار- از فرغ دین -۸- رود مرز- کبک- کدر- زینت انسان -۹- سوگ و عز- سرسرا- مورخ فرانسوی -۱۰- دوره‌ای از زمان- تصحیح یک متن نوشتاری- علامت بیماری -۱۱- چاشنی کباب- نوعی پارچه- قله زاگرس -۱۲- وارونه خو- سرخ کمرنگ- چه وقت- پیله‌ور -۱۳- صحیح- تازه راه‌افتاده- همسایه تهران- از اقمار مشتری -۱۴- سوا و غیر- جدید و تازه- خانه ملت -۱۵- زندان- محصول به دست آمده از طریق زراعت یا صنعت

۸	۷	۷	۸	۱	۷	۷	۸
۸	۸	۷	۷	۱	۷	۷	۸
۸	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۸
۸	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۸
۸	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۸
۸	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۸
۸	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۸
۸	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۸
۸	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۸

پاسخ جدول شماره ۴۷۲۳

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۲	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۳	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۴	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۷	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۸	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۹	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۱۰	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۱۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۱۲	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۱۳	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۱۴	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۱۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲